

احمد اشرف

هویت ایرانی به سه روایت*

هویت ایرانی، مانند هر پدیدار دیگر اجتماعی، به روایت های گوناگون تعریف و تصویر شده است. در این میان، می توان به سه روایت عمده اشاره کرد که در پاسخ به این پرسش که «منشاء پیدایش ملت ها چیست و به چه دورانی باز می گردد؟» ارائه شده اند. این روایت ها به ترتیب زمانی عبارت اند از روایت «ملت پرستانه»، روایت «مُدرن و پُست مُدرن» و روایت «تاریخی نگر». روایت نخست، که آن را «ناسیونالیزم رومانتیک» نیز می خوانند، ملت را پدیدار طبیعی تاریخ بشر می انگارد که منشاء آن به دوران پیش از تاریخ می رسد. در برابر این روایت، که از مقوله ناسیونالیزم افراطی است، روایت «مُدرن و پُست مُدرن» از نیمه قرن بیستم مطرح شد و رواج گرفت. این روایت ملت را پدیداری نوین می داند که ساخته و پرداخته دولت های ملی در عصر جدید است و عمر آن از قرن هیجدهم پیشتر نمی رود. از همین رو، میان هویت ملی، که ویژه دوران نوین است، و هویت های پیش از آن، گسستی تاریخی وجود دارد.

*این مقاله برگرفته از فصل اول سلسله مقالات چهارگانه ایست که نخست در دانشنامه ایرانیکا با عنوان Iranian Identity انتشار یافت. برای آگاهی از شرح مفصل مطالبی که در این مقاله آمده است می توان به آن ها مراجعه کرد. نسخه فارسی این مقاله ها نیز که به همت دکتر حمید احمدی، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ترجمه شده در دست انتشار است.

روایت سوم، یا دیدگاه «تاریخی‌نگر»، در این که هویت ملی زادهٔ دنیای جدید است با دیدگاه «مُدرن و پُست مُدرن» هم‌آواز است، اما گسست بنیادین هویت ملی همهٔ کشورها، به ویژه ایران را، با هویت گذشتهٔ آنان، به استناد شواهد تاریخی بسیار نمی‌پذیرد. اختلاف بین این دو روایت را می‌توان، با تمایز نهادن بین «هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی» و «هویت ملی ایرانی» حل کرد. «هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی» بر اساس شواهد بسیار در دوران ساسانی پدیدار گشته و به صورت گوناگون تا قرن نوزدهم چند بار بازسازی شده و در دو قرن اخیر به عنوان «هویت ملی ایرانی» ساخته و پرداخته شده است.

۱. روایت ملت‌پرستانه

نخستین روایتی که از هویت ایرانی در عصر نوین پدیدار شد و میان روشنفکران رواج گرفت بازسازی هویت ایرانی بر مبنای دیدگاه تخیلی و احساساتی ملت‌پرستانه یا ناسیونالیزم رومانتیک بود. این روایت، که از دیدگاه رومانتیک به منشاء پیدایش ملل می‌نگرد، از اواخر قرن ۱۸ در اروپا و آمریکا سر برآورد و نیروی محرک جنبش‌های ناسیونالیستی و وحدت ملی در اروپا و آمریکا در قرن ۱۹ و در کشورهای آسیایی و آفریقایی در قرن بیستم گردید. در ایران نیز روشنفکرانی که با کشورهای اروپایی در تماس بودند و ناسیونالیزم رمانتیک را راه‌حل نهایی عقب ماندگی ایران می‌پنداشتند، از این منظر به آفرینش مفاهیم تازه‌ای چون «ملت ایران»، «وطن پرستی»، «عشق به سرزمین پدری و مادری» پرداختند. آنان، بازسازی هویت ایرانی در قالب هویت ملی را به مدد عناصری که قرن‌ها پیشینهٔ تاریخی در فرهنگ ایرانی داشت به انجام رساندند. احساسات «وطن پرستانه» و «ملت‌گرایی» را در آثار پیشگامان این مکتب فکری می‌توان دید، از جمله میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزا (پسر فتحعلی شاه) و میرزا آقا خان کرمانی. آثار این متفکران آکنده از احساس دلتنگی برای میهن باستانی و نمودار اشتیاق آنان به بزرگداشت اساطیر ایرانی، دین زرتشت و تکریم زرتشتیان، برتر شمردن ملیت بر دین و وطن‌پرستی در معنای فداکاری و از خودگذشتگی برای حفظ وحدت ملی و تمامیت ارضی سرزمین پدری و مادری و بیزاری از تازیان و مغولان و ترکان است که، از این دیدگاه، پایه و سرچشمهٔ همهٔ ناکامی‌ها و عقب ماندگی‌های ایران و ایرانی بوده اند.

به عنوان نمونه، آخوندزاده در وصف اصالت نژادی خویش می‌گوید:

گرچه علی‌الظاهر تُرکم، اما نژادم از پارسیان است. . . . زرتشتیان برادران و هموطنان و هم‌جنسان و هم‌زبانان ما هستند. ما فرزندان پارسیانیم و بر ما تعصب پارسیان فرض است. . . یعنی تعصب وطن و هم‌جنسان و هم‌زبانان فرض است، نه این که تعصب دین، بلکه چنان که شعار فرنگیان است، تعصب وطن علامت غیرتمندی و باعث نیکنامی است.

شیفتگی و تخیلات رمانتیک آخوندزاده به ویژه در این عبارات آشکار است: «جگرم کباب شده، ای ایران، کو آن شوکت و سعادت.» گله‌مندی آخوندزاده از ایرانیان و تشویق آنان به پرورش تعصب وطن، مرزهای مفاهیم وطن و ملت و ملیت در معنای امروزی کلام را، که کاملاً مفهومی فرنگی است، با مفهوم وطن نزد ایرانیان آن دوره را به خوبی نشان می‌دهد. نمونه دیگر، سرمقاله نخستین شماره روزنامه دوزبانه «وطن» است که سبب شد ناصرالدین‌شاه فرمان تعطیل روزنامه را صادر کند:

شعار ما ترقی و عدالت و مساوات است و جز این مرامی نداریم. از آنجا که وطن‌پرستی برای هر فرد از افراد یک ملت بزرگترین فضیلت‌هاست، ما نیز نام روزنامه خود را «وطن» (لاپاتری) گذاشته‌ایم. در ایران معمولاً غرض از وطن‌پرستی همان پرستش سرزمین مولودی را می‌دانند، در صورتی که وطن‌پرستی در معنی جامع، متضمن محبت به پادشاه و احترام به قوانین و مؤسسات و اطاعت از حکومت نیز هست.

این احساسات میهن‌پرستانه که از اواسط قرن نوزدهم پدید آمده بود، در جریان انقلاب مشروطه شکوفا شد و با کتاب‌های درسی و روزنامه‌ها به طور وسیعی اشاعه یافت و بُن مایه «هویت ملی» در معنای امروزی آن گردید. احساسات ملی گسترده‌ای که در این دوران پدید آمده بود در جریان جنگ جهانی اول، که ایران را در معرض اشغال نیروهای درگیر در جنگ قرار داده بود، به شکل مقاومت در برابر تجاوز همسایگان شمالی و جنوبی، با حمایت امپراتوری آلمان متجلی شد. دولت مهاجرت به رهبری نظام‌السلطنه مافی و سیدحسن مدرس و گروهی از رجال ملی و نیز کمیته ملیون ایرانی در برلن به رهبری تقی زاده، و سپس انتشار فصلنامه‌های ملت‌گرایی «کاوه» و «ایران‌شهر» در برلن و آینده در تهران نماد شکل‌گیری «هویت ملی» در معنای امروزی آن بود.

با این مقدمات بود که «هویت ملی نوساخته» ایرانیان وارد عصر پهلوی شد و با تشکیل «دولت ملی» در معنای کامل آن، که از آرمان‌های اصلی جنبش مشروطیت بود، روایت ملی‌گرای رمانتیک به تمام معنی در هویت ایرانی تبلور یافت. هم در این دوره بود که، زیر تأثیر آثار شرق‌شناسان غربی و به خصوص دانشمندان ایران‌شناس دوران هخامنشی، تحولی بزرگ در حافظه تاریخی ایرانیان پدید آمد. بدین معنا که تاریخ سنتی ایران، که از دوران پارتیان آغاز می‌شد و تا قرن نوزدهم تداوم می‌یافت، به یاری یک آگاهی تازه و منظم تاریخی، که از عهد مادها و هخامنشیان آغاز شده و تا عصر پهلوی تداوم می‌یافت، بازسازی و تدوین شد. بدین گونه بود که پدیده تازه‌ای به نام «ناسیونالیزم هخامنشی» زاده شد.

در این میان، ارنست هرتسفلد، باستان‌شناس نام‌آور آلمانی، نقش مؤثری در اوائل عصر پهلوی در شکل‌گیری «ناسیونالیزم هخامنشی» ایفا کرد. وی، که نخستین بار در سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ به ایران آمده بود، رساله‌های دکتر و استادی خود را در سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۰۹ در باره «پاسارگاد» و «کتیبه‌های ایرانی» گذرانده بود، در سال ۱۹۲۵ به دعوت انجمن آثار ملی (تأسیس ۱۹۲۳) به ایران آمد و به عنوان تنها عضو خارجی انجمن برگزیده شد و مأمور تهیه فهرستی از آثار باستانی ایران گردید. هرتسفلد در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۱ به استادی باستان‌شناسی دانشگاه تهران نائل شد و در این سمت گروهی از استادان و دانشجویان ایرانی را با زبان‌های باستانی ایران و محافل علمی و دانشگاهی را با دوران هخامنشی آشنا کرد. کاوش‌هایش در تخت جمشید نیز او را در کار آموزش ایرانیان یاری رساند.

در همین حال و هوا بود که معماری هخامنشی در بناهای دولتی مورد توجه واقع شد (از جمله در بنای شهربانی کل کشور)، سرودهای ملی از یادواره‌های هخامنشی مایه گرفت (از جمله سرود «ایران ای کشور داریوش») و در کتاب‌های درسی زبان فارسی و تاریخ بر عصر هخامنشی تأکید شد (از جمله در تاریخ ایران باستان، نوشته مشیرالدوله پیرنیا).

در همین دوران نام کشور، که در جوامع اروپایی از عهد هخامنشی به «پارس» معروف بود، به «ایران»، که مایه آریائی داشت، برگردانده شد و با برپائی فرهنگستان زبان، آرزوی روشنفکرانی که خواهان پاکسازی زبان فارسی از واژه‌های بیگانه و به ویژه واژگان تازی بودند برآورده گردید. برخی از گام‌هایی را

نیز که در اواخر این دوران برداشته شد می‌توان تلاشی، هرچند بی‌فرجام، برای تثبیت و تحکیم هویت هخامنشی باستانی مردم ایران شمرد، از آن جمله ملقب ساختن محمدرضا شاه به لقب آریامهر (خورشید نژاد آریا)، برگذاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله پادشاهی و برگزیدن تاریخ شاهنشاهی به جای تاریخ هجری شمسی.

۲. روایت‌های مُدرن و پُست مُدرن

روایت‌های مُدرن و پُست مُدرن مفهوم ملت را از پدیدارهای عصر جدید می‌دانند. این روایت‌ها، که از اواسط قرن بیستم- درواکنش به گرایش‌های نژادپرستی و تعصب‌های ملی افراطی که فضای اروپا را در فاصله میان دو جنگ جهانی آلوده کرده بود- از افراط به تفریط رفتند و به نفی و انکار گذشته تاریخی ملت‌ها پرداختند. انتقاد اساسی و معقول روایت مُدرن به میهن‌پرستی رمانتیک آنست که این روایت مفهوم ملت را، که بیش از دو قرن از پیدایش آن نمی‌گذرد، «عطف به ماسبق» کرده و به دوران پیش از تاریخ معاصر برگردانده، گوئی ملت در معنای امروزی آن در دوران باستان هم وجود داشته است.

به نظر پیروان روایت‌های مدرن و پست مدرن، اقامت «ملت» از مفاهیم ساختگی عصر جدید است که یا «ابداع» شده و یا از پدیدارهای «تصوری و تخیلی» نوظهور است. به نظر اریک هابسام مورخ نامدار و مترقی انگلیسی، «ملت» مفهومی ساختگی است، که در دو قرن اخیر آگاهانه از سوی طبقات حاکم در کشور- ملت‌های برآمده در دوران معاصر (nation-state) ابداع شده است. وی در نخستین اثر خود در این باب با عنوان «ابداع سنت» می‌گوید بسیاری از خاطرات تاریخی و یا بازنگری‌های تاریخی و آنچه به نام سنت‌های کهن در میان ملل امروز دیده می‌شود بیشتر ساخته و پرداخته دولت‌های ملی در عصر جدید است، به ویژه سنت‌هایی که حکایت از قدمت «هویت ملی» در معنای امروزی کلام دارد. وی در کتاب دیگری با عنوان «ملت‌ها و ناسیونالیسم از سال ۱۷۸۰: برنامه، افسانه، واقعیت» به درستی می‌گوید ناسیونالیسم پیش از پیدایش ملت‌ها پدید می‌آید. به سخن دیگر، ملت‌ها «دولت‌های ملی و ایده ناسیونالیسم» را پدید نمی‌آورند بلکه دولت ملی با آرمان‌های ناسیونالیستی است که سرچشمه پیدایش ملت‌ها در عصر جدید می‌شود. به اعتقاد هابسام «مسئله ملی» چنان که مارکسیست‌های قدیم آن را عنوان می‌کنند، در محل تلاقی سیاست، تکنولوژی و تحول اجتماعی قرار دارد.

بنابراین نمی‌توان به دلخواه و ناگهان به آفرینش ملت پرداخت، بلکه تنها در مرحله خاصی از رشد تکنولوژی و نظام اقتصادی است که می‌توان آگاهانه به پیدایش و تحکیم آن یاری داد. حتی زبان ملی یعنی زبان قابل فهم سراسری، که در پیدایش و نضج ملت عاملی اساسی است، در بیشتر جوامع به یاری رسانه‌های گروهی، کتاب‌ها، نشریه‌های سراسری و رسانه‌های عمومی و گسترش آموزش جدید قوام گرفته است.

بنابراین، پیدایش ملت در واقع نه تنها پیامد نوسازی جامعه از بالاست بلکه فرآیند دوسویه‌ای است که مردم نیز در رشد و تثبیت آن سهمی غیرقابل انکار دارند. اما، آگاهی از افکار و باورهای عمومی کاری دشوار است. به نظر هابسام، آنچه در این باب می‌توان گفت آن است که ایدئولوژی رسمی دولت‌ها و جنبش‌های سیاسی همواره معرف آن چه در اندیشه مردم می‌گذرد نیست. افزون بر این، برای غالب مردم هویت ملی نه تنها نافی هویت‌های جمعی دیگر نیست بلکه الزاما والاتر از آنها نیز در نظرشان جلوه نمی‌کند. سرانجام این که، هویت ملی پدیداریست در حال تحول و دگرگونی دائم و به تناسب شرایط و اوضاع و احوال گوناگون. به دیگر سخن، «آگاهی ملی» به گونه‌ای نامتعادل میان قشرها و گروه‌ها و مناطق گوناگون یک کشور رشد می‌کند و در کل جامعه هم مرحله به مرحله تحول می‌یابد: از «آگاهی فرهنگی» به «آگاهی سیاسی» و سرانجام به «برنامه مشخص» برای انسجام و تثبیت ملت واحد. در ایران نیز توالی این دوره‌ها مشهود است: ابتدا در قرن نوزدهم آگاهی فرهنگی به ملیت ایرانی مطرح شد و آن گاه در انقلاب مشروطه به آگاهی سیاسی تحول پذیرفت و سرانجام در عصر پهلوی با برنامه مشخصی برای بازسازی هویت ملی تکامل یافت.

با این که هابسام از منتقدان به نام ناسیونالیزم رمانتیک و تعصبات ملی است و اعتقاد دارد که هویت ملی بسیاری از ملل و اقوام امروزی پایه و اساس تاریخی ندارد و چند صباحی از ساختن قباله ملی برای آنان نمی‌گذرد، براین نظر است که جز کشورهای چین، کره، ویتنام، ایران و مصر که دارای موجودیت سیاسی بالنسبه دایمی و قدیمی بوده اند و اگر در اروپا واقع می‌شدند آنها را به عنوان «ملل تاریخی» می‌شناختند، بسیاری از ملل دیگر، که عمرشان هنگام استقلال از چند دهه فراتر نمی‌رفته است، یا زائیده فتوحات امپراتوری‌های غربی و یا معرف

مناطق «مذهبی - فرهنگی» بوده‌اند و موجودیتی نداشته‌اند که با معیارهای نوین ملیت بتوان بر آنها نام ملت نهاد.

افزون براین، هابسام هنگام بحث در باب پدیداری که وی آن را «ناسیونالیزم مردم‌پسند ابتدایی» می‌خواند که از عوامل فرامحلی همچون زبان، سرزمین مقدس، قومیت و مذهب ریشه می‌گیرد، بر این نظر است که هنگامی که مذهب به صورت هویت «قومی - مذهبی» درآید، غالباً عامل عمده در پیدایش جنبش‌های ملی و استقلال‌طلبانه می‌شود چنان که در کشورهایی چون ایرلند، لهستان، و پاکستان و اسرائیل مشهود بود. وی در باب نقش ایمان مذهبی می‌گوید «هویت قومی - مذهبی» هم در دوران پیش از اسلام و هم در دوران اسلامی عامل مهمی برای پیدایش نوعی «شبه ناسیونالیزم ابتدائی» در ایران بوده است: «هویت ایرانی زرتشتی» در دوران پیش از اسلام و «هویت ایرانی شیعی» از دوران صفوی به بعد. به نظر وی ایران تنها کشور اسلامی در دوران پیشامدرن بوده که از اسلام برای ایجاد نوعی «شبه ناسیونالیزم ابتدائی» سود جسته بود.

نظریه دیگری که در دودهه اخیر اقبالی قابل ملاحظه یافته نظریه «جوامع تخیلی» است که بندیکت اندرسن آن را در کتاب «جوامع تصویری» در سال ۱۹۸۳ به میان آورده. برخی از پژوهندگان هویت ایرانی از این نظریه، بی آن که آن را به درستی دریابند، بهره جسته‌اند. از همین رو، اشاره به این نکته لازم می‌آید که دیدگاه اندرسن مبتنی بر تقسیم دوگانه جوامع انسانی به جامعه (community) و اجتماع (society) است، که از مفاهیم متداول در جامعه‌شناسی به شمار می‌آیند. جامعه گروهی واقعی است و اجتماع گروهی تصویری یا تخیلی است که در جوامع بزرگ امروزی به عنوان «جامعه» در نظر می‌آید، گرچه با آن تفاوت ماهوی دارد. گروه‌های واقعی گروه‌های کوچکی هستند که به سبب جای داشتن در محلی محدود به اعضای خود این امکان را می‌دهند که با یکدیگر روابط رودر رو داشته باشند، از جمله خانواده، محله، ده، طایفه‌های کوچک ایلی، اصناف، یا واحدهای کوچک کار. اما، اعضای اجتماعات بزرگتر به سبب تعدد اعضا و فراخی حیطه زندگی از روابط رودر رو بهره‌ای ندارند و یکدیگر را از نزدیک نمی‌شناسند. از همین رو، تنها می‌توانند تصویری از اجتماعی که در آن عضویت دارند در ذهن خود پدید آورند.

بنابراین استدلال، «جامعه تخیلی» تنها شامل ملت‌ها و دولت‌های ملی در عصر جدید نیست، بلکه شامل تمام اقوام و طوایف پرجمعیت و اجتماعات منطقه‌ای و محلی در طول تاریخ آنها نیز می‌شود، مانند اقوام کُرد و بلوچ و لر و آذری‌ها و حتی ایلات و عشایر ایران. به عنوان مثال تصوّر آذربایجانی بودن یا کُرد بودن تنها در ذهن آذربایجانی‌ها و کردها می‌تواند وجود داشته باشد و یا تصوّر قشقایی بودن و یا بختیاری بودن و یا افشار بودن و یا لُر بزرگ و لُر کوچک بودن. همین طور است تصوّر ذهنی از اجتماعات محلی همچون مناطق و یا استان‌ها و شهرستان‌ها و بخش‌ها حتی محلات بزرگ شهرها. بنابراین، هویت جمعی در تمام این اجتماعات، که امروز با هویت ملی رقابت می‌کنند، تصویری است که در طول تاریخ آنها در ذهن اعضای این اجتماعات وجود داشته است.

اندرسن به درستی می‌گوید که «تصوّر جامعه های ملی» امروزی از راه چاپ کتاب و روزنامه و رادیو و تلویزیون و به خصوص آموزش در مدارس گسترش یافته است. وی نیز مانند هابسام وجود نوعی «اجتماع شبه ملی اولیه» را پیش از عصر جدید نفی نمی‌کند. اما، وی، به جای اجتماعات «قومی – دینی» در نظریه هابسام، بر زبان رایج در دستگاه دیوانی حکومت های سنتی تأکید دارد که در پیدایش نوعی «هویت ابتدائی شبه ملی» که پیش از عصر جدید وجود داشته اند نقشی اساسی ایفا کرده است. با این که اندرسن از نظریه خود برای بررسی این گونه اجتماعات شبه ملی در ایران بهره نچسته است، اما با توجه به این که در دوران اسلامی از زمان تشکیل حکومت های منطقه ای ایرانی، و به خصوص از زمان حکومت سلاجقه، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی دستگاه دیوانی به کار رفته است می‌توان گفت که در ایران پیش از پیدایش «هویت ملی» در عصر جدید نوعی «هویت شبه ملی ابتدائی» وجود داشته که در دو قرن اخیر به «هویت ملی» در معنای امروزی آن تحول پیدا کرده است.

اما تعبیر استعاری «جوامع خیالی» که در دو دهه گذشته به صورت تعبیری مردم‌پسند درآمده، غالباً بدون توجه دقیق به نظریه اندرسن در مورد ایران به کار برده شده است. نمونه کاربرد نادرست این استعاره، کتاب مصطفی وزیری زیر عنوان «ایران به عنوان یک ملت خیالی» است که در سال ۱۹۹۳ انتشار یافت. به نظر نویسنده این کتاب «هویت ملی ایرانی» سابقه تاریخی ندارد و از ابداعات شرق‌شناسان و استعمارگران اروپایی است که از قرن ۱۹ به خاطر مطامع استعماری

خویش آن را بر سر زبان‌ها انداخته و در «تصور ذهنی» طبقه حاکم، رسوخ داده‌اند. چند فصل این کتاب به بررسی شتاب‌زده کاربرد واژه ایران در شماری محدود از منابع تاریخی اختصاص یافته تا نظریه نادرست نویسنده را در نفی سابقه تاریخی «هویت ایرانی» به اثبات رساند. به باور نویسنده این کتاب نه تنها در متون تاریخی و ادبی نامی از «ایران» دیده نمی‌شود بلکه هیچ آگاهی تاریخی به تداوم سلسله‌هایی که امروز می‌شناسیم وجود نداشته است و این شرق‌شناسان استعمارگر بوده‌اند که از قرن نوزدهم برای نخستین بار تاریخ ایران را مدون و منظم کرده‌اند. اما، بررسی گسترده منابع عمده تاریخی و جغرافیایی در کاربرد «واژه ایران» و واژه‌های وابسته به آن، که به تفصیل در کتاب در دست انتشار «هویت ایرانی و تحولات تاریخی آن» آمده است، دال بر آن است که تاریخ سنتی ایران، دوره به دوره، از دوران اساطیری تا دوران تاریخی به قلم مورخان هر دوره تنظیم و تدوین شده و رواج یافته.

۳. روایت تاریخی‌نگر

همان‌گونه که اشاره شد در دو قرن اخیر دو روایت عمده از هویت ملی پدید آمده و در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند: روایت ناسیونالیزم رمانتیک و روایت مدرن و پُست مدرن، یکی مبشر تعصب ملی و دیگری مُعرف تعصب ضد ملی. روایت نخست بیشتر باب طبع گروه‌های ناسیونالیست و دست راستی و طبقه حاکم، و روایت دوم بیشتر مورد اقبال چپ‌گرایان و یا جدایی‌طلبان قومیت‌ها و علاقه‌مندان به «مسئله ملیت‌ها» است. به ویژه در دوران کنونی که گفتگو درباره هویت ملی رونقی تازه یافته است، برخی از نویسندگان ایرانی بدون توجه به نوبنیادی مفهوم ملت و معنای هویت ملی و بی‌عنایت به نگرش تاریخی و تطبیقی، چنین می‌پندارند که «هویت ملی ایرانی» در معنای امروزی کلام سابقه‌ای چند هزارساله دارد. به اعتقاد آنان، گوئی از ابتدای آفرینش و یا از آغاز فرمانروایی ایرج (نخستین پادشاه افسانه‌ای که تاسیس کشور ایران در داستان‌های اساطیری بدو منسوب است) تا امروز همه مردم ایران زمین از هر قوم و قبیله و طایفه‌ای، از شهری و روستایی و ایلی و از عارف و عامی به آن آگاهی داشته و خود را در قالب آن می‌شناخته‌اند. از سوی دیگر، گروهی از پژوهشگران ایرانی، که از عواقب تعصب ملی و قومی بیمناک‌اند، ناخودآگاه در دام تعصب ضد ملی افتاده‌اند و با نگاهی شتاب زده به مباحث هویت ملی در آثار پژوهشگران غربی، و بدون تأمل و

ژرف بینی کافی در تاریخ ایران چنین پنداشته‌اند که هویت ایرانی همچون هویت بسیاری از ملل امروز جهان از ابداعات قرن حاضر و یا از ساخته‌های استعمارگران و شرق‌شناسان است.

بی‌شبهه مفهوم سیاسی ملت و هویت ملی را دولت‌ها ایجاد می‌کنند و برای آن قبایله تاریخی تدارک می‌بینند و به گفته هابسام دست به «ابداع سنت‌ها» می‌زنند. ایران نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده است. اما، همان‌گونه که هابسام و احسان یارشاطر و گِراردو نولی هریک به نوعی تأیید کرده‌اند، در مورد ایران ساسانیان به این کار دست زدند و همگام با تأسیس نوعی دولت «شبه ملی قومی ابتدایی» به تنظیم و تدوین و بازسازی تاریخ سنتی اقوام ایرانی پرداختند و عهد اساطیری تاریخ ایران را از نخستین انسان و نخستین پادشاه تا حمله اسکندر به ایران، و عهد تاریخی را از دوران پارت‌ها تا آخر ساسانیان برای نخستین بار در خداینامک‌ها یا شاهنامه‌ها به ثبت رساندند.

روایت تاریخی نگر، با پرهیز از افراط و تفریط این دو روایت، راه حل میانه ای برای بررسی و تحلیل «هویت ایرانی» برگزیده و برآن است که هم از نظر تحلیلی و هم از لحاظ تاریخی باید بین «هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی» و «هویت ملی ایرانی» قائل به تمایز شد. این روایت در عین حال که «هویت ملی» را مقوله ای متعلق به عصر جدید می‌داند و «عطف به ماسبق» کردن آن را نمی‌پذیرد، اما «هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی» را مقوله ای تاریخی می‌داند که از دوران پیش از اسلام تا امروز به شکل های گوناگون بازسازی شده است.

به سخن دیگر، مفهوم تاریخی هویت ایرانی، که در دوران ساسانیان ابداع شده بود، در دوران اسلامی با نشیب و فرازهایی تحول پیدا کرد، در عصر صفوی تولدی دیگر یافت و در عصر جدید به صورت «هویت ملی ایرانی» ساخته و پرداخته شد. پس این دعوی را که هویت ملی امروزی ایرانی عیناً سابقه‌ای سه هزار ساله یا دو هزار و پانصد ساله و یا دو هزار ساله دارد باید سخنی به گزاف شمرد، چه، این تصور از هویت ملی مقوله‌ای کاملاً تاریخی و متعلق به عصر جدید است و به این معنا سابقه‌ای در دوران‌های دیگر ندارد. در مقابل، این نیز سخنی نادرست و خلاف واقع است اگر گفته شود که چون مفهوم «هویت ملی ایرانی» در عصر جدید پدید آمده پس مفهوم «هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی» نیز امری تازه و تقلیدی از غرب و یا از شگردهای استعماری غربیان است.

بنابراین، مناسب و واقع‌بینانه آن است که به جای مفهوم «هویت ملی» از مفهوم «هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی» و تحولات تاریخی آن از زمان ساسانیان تا عصر مشروطه و از پیدایش «هویت ملی» و تحول آن در دو قرن گذشته سخن گوئیم. به نظر می‌رسد نویسندگانی که این تمایز تحلیلی را بین هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی، از یک سو، و هویت ملی امروزی، از سوی دیگر، می‌پذیرند کمابیش به مکتب فکری تاریخی نگر تعلق دارند. حتی هابسام و تا حدی اندرسن را هم می‌توان متعلق به این مکتب دانست. آن لمبتون، که از مورخان کم‌نظیر تاریخ اجتماعی ایران در دوران اسلامی است، نیز، ضمن ردّ وجود تعبیر ملت و ناسیونالیزم در ایران پیش از قرن نوزدهم، از نوعی هویت فرهنگی ایرانی در سده‌های میانه اسلامی سخن می‌گوید.

وی مقاله‌ای را که زیر عنوان «قومیت در ایران» در «دانشنامه اسلام» منتشر کرده است با این روایت آغاز می‌کند که اندیشه «ملت» به عنوان یک مقوله سیاسی، و یا به عنوان ناسیونالیزم قومی و سرزمینی، و یا به عنوان اعتقاد آگاهانه افراد یا گروه‌ها به این که به ملتی تعلق دارند که برایش آرزوی قدرت و آزادی و سعادت دارند، جملگی بر اثر گسترش افکار غربیان در قرن نوزدهم پدید آمده است. وی آنگاه به بررسی مفاهیمی که برای ملت و قوم و وطن رایج بوده است می‌پردازد و می‌گوید با این که هیچ واژه‌ای که دلالت بر مفهوم ملیت داشته باشد در سده‌های میانه ایرانی دیده نمی‌شود، اما در آن دوران مفهومی وجود داشته است که حکایت از آگاهی به هویت تاریخی و جغرافیائی مشخصی می‌کند که می‌توان آن را با واژه «ایرانیت» یا «ایرانی بودن» توصیف کرد. به نظر لمبتون این آگاهی از تجربه مشترک فرهنگی و ادبی مردم نشأت می‌گرفت. گرچه این احساس همراه با خاطره تاریخی امپراتوری ایران بود اما دلالت بر مفهوم سیاسی ملت، و یا ملتی که مبتنی بر قومیت و سرزمین معینی باشد، نمی‌کرد. به نظر لمبتون نهضت شعوبیه و سنت ادبی آن دوران، که احساس ایرانیت را بازسازی کرده بود، در حفظ و انتقال این فکر تاریخی و فرهنگی نقشی عمده داشت، چنان که پس از پایان گرفتن آن جنبش ادبی نیز همچنان در سنت شعرای ایران و تاریخ نگاری آن دوران پایدار ماند و به مرور زمان با چیره شدن افسانه بر تاریخ در خاطره‌های اساطیری مردم جای گرفت و غرور مردم ایران را به میراث فرهنگی‌شان تداوم بخشید.

به نظر لمبتون، در دوره صفویه که مذهب شیعی در ایران اشاعه پیدا کرد برای نخستین بار پس از فروپاشی امپراتوری ساسانی، ایران دارای دولتی با مرزهای مشخص در برابر امپراتوری عثمانی شد. اما، گرچه این تحول نیز عمدتاً به معنای پیدایش «ملیت» نبود، زمینه را برای رشد فکر ملی در ایران قرن نوزدهم فراهم ساخت.

روایت هویت ایرانی براساس تداوم میراث فرهنگی «اسلام ایرانی» از دهه ۱۹۷۰ هوادارانی در میان دانشمندان و روشنفکران دینی و اهل سیاست داشته است. از آن جمله، الساندرو بوزانی، ایران‌شناس ایتالیایی، با تأکید بر اهمیت میراث فرهنگی ایران در سده‌های میانه اسلامی آن را زمینه عمده شکل‌گیری «هویت ملی ایرانی» در عصر جدید می‌داند. از دیدگاه بوزانی تکیه‌گاه هویت ایرانی باید به جای «ناسیونالیسم رمانتیک هخامنشی»، که حاصل عطف به گذشته کردن مفاهیم امروزی ملیت و هویت ملی است، به هویت فرهنگی «اسلام ایرانی» که در سده‌های میانه پدید آمده است معطوف گردد. حمید احمدی نیز، که رساله دکترای او بسیاری از نوشته‌هایش را به بررسی هویت ملی و قومی در ایران اختصاص داده، برآنست که تداوم هویت ملی ایرانی حاصل ترکیبی کارکردی از میراث تاریخی پادشاهی، زبان و ادبیات فارسی و مذاهب ایرانی یعنی دین زرتشتی در دوران پیش از اسلام و تشیع در دوران اسلامی است.

این دیدگاه درباره نقش ادیان ایرانی به عنوان پایه‌های تداوم هویت ایرانی را هانری کربن فرانسوی و سید حسین نصر، که مبشر آراء وی در ایران است، به تفصیل بررسی کرده‌اند. کربن و نصر با تفسیر فلسفه اسلامی بر مبنای گرایش عرفانی تشیع بر این باورند که عقاید شیعی، ریشه‌هایی بس عمیق در مذاهب ایران باستان دارد. هویت ایرانی از دیدگاه فرهنگی اسلام ایرانی مورد توجه برخی از اندیشمندان دینی نیز قرار گرفته است، از جمله مرتضی مطهری، مهدی بازرگان، علی شریعتی و عبدالکریم سروش.

* * *

هویت جمعی، مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی، مقوله‌ای تاریخی است که در سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی پدیدار می‌شود، رشد می‌کند، دگرگون می‌شود و معانی گوناگون و متفاوت می‌یابد. از این رو از عوامل گوناگونی که برای تعریف قوم و ملت، قومیت و ملیت، و هویت قومی و ملی در نظر آمده، همچون نژاد و

سرزمین، دولت و تابعیت، زبان و سُنن مشترک فرهنگی و ریشه‌های تاریخی، دین و ارزش‌های اجتماعی، اقتصاد و روابط تولید، هیچکدام با هیچ مجموعه مشخصی از آنها را نمی‌توان به عنوان ملاک عام برای تعریف و تمیز قوم و ملت و هویت قومی و ملی به کار برد. در مورد هر قوم یا ملت در هر دوره‌ای مجموعه‌ای از چند عامل اهمیت می‌یابد و سیر حوادث و مشی وقایع تاریخی آن را دگرگون می‌کند. هویت قومی و ملی امری طبیعی و ثابت نیست که پایه‌های مشخص و تغییرناپذیر داشته باشد بلکه پدیداری است که گذشته از عناصر عینی و آفاقی ریشه در تجربه‌های مشترک و خاطرات و تصورات جمعی مردم دارد، در دوره تاریخی معینی ریشه می‌یابد، خاطرات تاریخی برای آن ساخته می‌شود و یا خاطرات فراموش شده برای آن احیاء می‌گردد، قباله تاریخی برای آن پرداخته می‌شود و در سالگردها و سالروزها زنده می‌ماند.

نگارنده در بررسی تحول تاریخی هویت ایرانی و آگاهی از شیوه‌های تجلی ایده ایران و تاریخ آن در ادب فارسی، مفاهیم جغرافیائی و قومی واژه ایران و واژه‌های مربوط به آن را در متون معتبر تاریخی و ادبی ایران مورد بررسی قرار داده است تا فراوانی و الگوهای کاربرد این واژه‌ها را در هر یک از دوره‌های عمده تاریخ ایران از دیدگاه هویت ایرانی دریابد. البته، این بررسی با توجه به این واقعیت انجام شده که فراوانی کاربرد واژه «ایران» تنها به یکی از عناصر تشکیل دهنده هویت ایرانی اشاره دارد در حالی که در آثار مورد بررسی وجوه گوناگون فرهنگ ایران در نظر آمده است. براساس این بررسی تحول تاریخی هویت ایرانی در شش دوره متمایز تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. عصر تدوین: دوره ساسانیان

در این دوره برای نخستین بار دولتی واحد با نظام سیاسی و دینی واحد پدید آمد. هم در این زمان بود که واژه «ایران» به عنوان یک مفهوم سیاسی به کار برده شد و مفهوم «ایران‌شهر» یا قلمرو پادشاهی ایران، همراه القاب مقامات اداری و نظامی شایع گردید، همچون «ایران دبیرد» یا «ایران ارتشتار». نیز در اواخر این دوران بود که تاریخ سنتی ایران برای نخستین بار در «خدای نامک»‌ها تدوین شد و به ثبت رسید و نوعی هویت قومی و شبه ملی با بعد سیاسی به عنوان «کشور ایران» برای آن ابداع شد. در این تصوّر تاریخی اثری از سلسله‌های ماد و هخامنشی نیست.

سبب این بود که ایرانیان به نگارش وقایع تاریخی و آثار ادبی و اصول و مبانی باورهای دینی و اساطیری اعتقاد نداشتند و براین باور بودند که همه این آثار باید سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر سپرده شود تا در هر زمان منابع و مأخذ زنده آنها را برای هم نسلان خود بازگو کنند. بنابراین، طبیعی بود که با گذشت زمان دوران ماد و هخامنشی از خاطره تاریخی ایرانیان محو شود.

اما، به نظر احسان یارشاطر دلیل دیگر چنین بی‌عنایتی آن بود که چون تصوّر اساطیری بیشتر در سرزمین‌های شرقی ایران و در مناطق هم مرز با اقوام مهاجم رواج داشته است، ساسانیان تاریخ سنتی را براساس اساطیر سنتی آن مناطق تدوین کردند تا غرور قومی آنان را در برابر هجوم قبایل تازه نفس یعنی هیاطله و اقوام ترک برانگیزند. البته طبیعی بود که در اساطیر مناطق شرقی جایی برای وقایع‌نگاری مناطق غربی وجود نداشته باشد. در این زمان است که با همدستی موبدان زرتشتی و خاندان شاهی مفهوم سیاسی و دینی ایران پای می‌گیرد و برای آن شناسنامه تاریخی در اسطوره‌های شرق ایران ساخته می‌شود و بن مایه احساس ایرانی بودن برای ایرانیان می‌گردد.

۲. عصر دلتنگی و غرور

نخستین واکنش ایرانیان در برابر حمله عرب، که پس از بازیابی اعتماد به نفس خویش با تأسیس سلسله‌های مستقل محلی از اواخر قرن دوم پدید آمده بود، احساس دلتنگی برای دوران خوش گذشته و شکوه عصر ساسانی و یادآوری مفاخر قومی و فرهنگی ایران و ثبت آنها به نظم و نثر در ادبیات نوین مکتوب فارسی بود. اما، آنچه به نام ایران می‌آمد جز یادآوری گذشته‌های اساطیری و تاریخی نبود و غالباً ربطی به زمان حال نداشت، چنان که در شاهنامه فردوسی، که حماسه با شکوه دلتنگی و غرور بود، و نیز در آثار نهضت ادبی شعوبیه و آثار گوناگون تاریخی و ادبی آن دوران به خوبی نمایان است.

این پدیده که در دوران نخستین خلافت عباسی آغاز شده بود، در دوره حکومت دودمان‌های محلی ایرانی، به خصوص در عهد سامانی قوت گرفت و بنیان هویت تاریخی و فرهنگی ایران را برای قرن‌های آتی استوار ساخت. از عناصر بنیادین رشد فرهنگی در این دوران تحوّل و تکامل زبان دری بود که از زبان محاوره فراتر رفت و برای نخستین بار زبان نوشتاری تاریخ و ادب و تعلیم دینی

شد. اشاعه خط جدید فارسی نیز به گسترش زبان و سواد یاری داد. از این دوره به بعد است که زبان فارسی دری زبان علمی و ادبی و دیوانی می‌شود، و با خلق آثار ارزشمند مهم‌ترین عنصر تداوم هویت ایرانی می‌گردد.

۳. عصر گرفتگی: دوره دودمان‌های غزنوی و سلجوقی

با برآمدن قبایل ترک در جهان اسلام ضربه تازه‌ای بر هویت بازسازی شده ایرانی وارد شد و هویت دوگانه ترک و تاجیک بر عرب و عجم افزون گردید و تعصب سنی‌گرایانه دودمان‌های ترک احساسات قومی را به حاشیه راند. حکومت ترکان در دو مرحله بر هویت ایرانی اثر گذاشتند، یکی دوره گذار غزنوی و دیگری دوره سلطه سلاجقه.

دوره گذار غزنوی، دوره‌ای است بین عصر دلتنگی و غرور که دوران شکوفایی هویت ایرانی در عهد سامانی بود، و دوران خسوف هویت ایرانی و افول تعصب ایرانی در برابر تعصب دینی در عهد سلاجقه. از آنجا که نخستین پادشاهان غزنوی به عنوان غلام یا سربازان برده در دستگاه نظامی و دربار و دیوان سامانی پرورش یافته بودند زندگی فرهنگی و سنت ادبی سامانی را ادامه دادند و حتی برای خود تبارنامه‌ای ترتیب دادند که بر اساس آن سبکتکین از شش نسل پدری به دختر یزدگرد سوم می‌رسید. با این همه، از این دوران به بعد بین قلم و شمشیر، که در دوران حکومت‌های محلی در دست ایرانیان قرار گرفته بود، دوباره جدایی افتاد. امیران، که از ترکان بودند، در رده بالای مراتب اجتماعی جای گرفتند و وزیران و دبیران اهل قلم، که از تازیکان (ایرانیان) بودند، در رده پائین‌تر.

در دوران سلجوقیان، هویت ایرانی وارد مرحله دوگانه‌ای شد. بدین معنا که از یک سو حماسه ایرانی و کاربرد واژه ایران در شعر و تاریخ‌نگاری از رونق افتاد و از سوی دیگر زبان و ادبیات فارسی شکوفا شد و در جوامع اسلامی گسترش یافت و زبان دربار و دیوان گردید.

سبب عمده کم رونق شدن کاربرد واژه ایران آن بود که سلجوقیان، که خود را وارث امپراطوری اسلامی می‌دانستند، بنیاد نظام سیاسی - دینی گسترده‌ای را گذارده بودند که در آن جایی برای خودنمایی قومی و منطقه‌ای نبود. معمار این نهاد تازه سیاسی، که خلافت بغداد را هم زیر لوای خود داشت، عبدالملک کندی

و به خصوص خواجه نظام‌الملک بودند. سلاطین سلجوقی، که از خلیفه فرمان پادشاهی شرق و غرب را داشتند و دین و دولت را قرین کرده بودند، تمایلی به احراز هویت ایرانی نداشتند و از این رو قلمرو پادشاهی خود را بیشتر «ممالک و ایالات و بلاد اسلام» می‌خواندند.

به این ترتیب، سه میراث از دوران سلجوقیان برجای ماند: نخست دستگاه حکومتی منظم، که به همت وزیران بزرگ ایرانی برقرار شد و به عنوان نمونه برای ایران و جهان اسلام به یادگار ماند. دو دیگر، گسترش زبان فارسی به عنوان زبان ادبی و دیوانی در دولت‌های اسلامی. و سه دیگر، بی‌اعتنائی به کاربرد واژه ایران در شعر و ادب فارسی. گرایش اخیر در دوران بعد، که تصوف در ایران رواج گرفت و مفهوم وطن و عشق به وطن افزون بر زادگاه مردم (یعنی شهر یا ده یا ایالت) به عرضه ملکوت نیز معطوف شد، به ویژه در شعر فارسی تداوم یافت. چنان که در آثار شاعران بزرگ قرن هفتم یعنی حافظ و سعدی و مولانا کاملاً مشهود است. بنابراین، از دوران سلطه ترکان سلجوقی «وطن اسلامی» بر تلقی سنتی «زاد بوم» افزوده شد و در دوره مغول وطن عرفانی و ملکوتی نیز بر آن دو افزون گردید. اما، هیچ یک از این تعابیر به «ایران وطنی» دلالت نمی‌کردند.

۴. عصر بازسازی: دوران مغول و تیموری

برچیدن دستگاه خلافت بغداد، که محور و استوانه «دارالسلام» جهان اسلام به شمار می‌آمد و مورد احترام سلاجقه بود، با نمدمال کردن آخرین خلیفه عباسی به فرمان هلاکوخان، پایان دوران تعصب سنی‌گرای سلجوقیان و آغاز دوران تساهل نسبی ایلخانان را اعلام می‌کرد. گسترش قلمرو پادشاهی ایلخانان به مرزهای قدیم ایران و علاقه به تاریخ مناطق دیگر جهان به پیدایش تاریخ و جغرافیای جهانی و در نتیجه مشخص شدن موقعیت تاریخی و جغرافیایی ایران در میان دیگر کشورها و به خصوص کشورهای اسلامی انجامید. این تحولات فرصت تازه‌ای به تاریخ‌نگاران و جغرافیا دانان و اهل قلم داد تا هویت تاریخی و جغرافیایی ایران معاصر را در میان دیگر کشورها (برای نخستین بار پس از سقوط ساسانیان) مشخص کنند و به دوره‌بندی تازه‌ای از تاریخ سنتی ایران از آغاز افرینش تا عهد مغول دست یازند. اگر در دوره سامانی، که تنها بر خراسان حکم می‌راندند، همه اشاره‌هایی که به ایران می‌شد به دوران پیش از اسلام باز می‌گشت و در اوایل دوره غزنوی، که

قلمرو آنان تا نواحی مرکزی ایران گسترده بود، اشاره به ایران در شعرهای آن دوران به گونه‌ای مجازی به قلمرو پادشاهی سلطان محمود اشاره داشت، درعهد ایلخانان مفهوم «ایران زمین» به عنوان قلمرو پادشاهی ایران، که پهنه جغرافیایی‌اش به دوران پیش از اسلام می‌رسید، به آثار تاریخی و جغرافیایی آن دوران راه یافت. این تحولات سبب شد تا اشاره به ممالک و ایالات و ولایات کشور، که در عهد سلاجقه غالباً به عنوان «ممالک یا ایالات اسلام» تصور می‌شد، در عهد مغول به معنای «ممالک یا ایالات ایران» شناخته شود.

این دگرگونی‌ها سبب شد تا بی‌اعتنایی به مفاهیم تاریخی و جغرافیایی ایران، که در عهد سلطه ترکان سلجوقی پدید آمده بود، کنار نهاده شود. اما، اهمیت تاریخ‌نگاری و جغرافیای تاریخی این دوران محدود به استفاده مکرر از «ایران» و واژه‌های مربوط به آن و حتی تأکید دوباره بر واژه ایران زمین و بازیابی آن نبود. اهمیت این دوره را باید در بازسازی دوره‌بندی چهار مرحله‌ای تاریخ قومی و شبه ملی پیشامدرن ایران برحسب تداوم تاریخ دودمانی از آفرینش تا دوران مغول دانست.

پیشگام این روایت تازه قاضی ناصرالدین بیضاوی، مؤلف کتاب کوچک (حدود ۹۵ صفحه‌ای) اما بسیار پراهمیت و تأثیرگذار «نظام‌التواریخ»، بود. وی از چهره‌های برجسته علمای دین شناخته می‌شد که به عنوان قاضی‌القضات فارس در اوایل دوره ایلخانی خدمت می‌کرد و از اساتید بزرگ زبان عربی و فقه اسلامی به شمار می‌آمد. از بیضاوی آثار مشهوری به زبان عربی در زمینه حکمت الهی، فقه اسلامی، و دستور زبان عربی برجای مانده است. تفسیر مشهور بیضاوی نیز نگارش اوست. تنها اثر بیضاوی به فارسی همین کتاب تاریخ اوست. هدف وی - که هم از نام کتاب و هم از مطالب مقدمه آن و هم از شیوه دوره‌بندی تاریخی و حجم هر یک از دوره‌ها و هم از نحوه بیان مطالب و تعریف هر دوره برمی‌آید - آن است که تاریخ دودمان‌های پادشاهی ایران را در عرصه‌های تاریخ و جغرافیا به اختصار تدوین و تنظیم و تبویب کند تا تداوم و تحول آن را از آفرینش حضرت آدم تا ظهور مغول و ایلخانان به گونه‌ای بی‌وقفه نشان دهد. از همین روست که بیضاوی چهار پنجم مطالب کتاب را به پادشاهان ایران اختصاص داده است، از کیومرث، نخستین پادشاه اساطیری که درجهان پادشاهی آورد، تا نخستین ایلخانان یعنی هلاکوخان و آباقخان. اما، برای پیوند دادن عهد اساطیری تاریخ سنتی ایران به عهد

اساطیری در ادیان ابراهیمی، وی فصل اول را، پس از یک مقدمه، تنها در چهار درصد کتاب به شرح انبیاء و اوصیاء و حکما می‌پردازد. در فصل دوم است که وی به تفصیل، در ۳۶ درصد کتاب، به «ذکر ملوک فرس و مشاهیر انبیاء و اکابر و علماء که در ایام ایشان بوده‌اند» می‌پردازد. وی آن گاه برای تسجیل تداوم تاریخ ایران علی‌رغم دو قرن فترت، فصل سوم کتاب را، در ۱۸ درصد کتاب، به شرح خلفای راشدین و بنی‌امیه و بنی‌عباس اختصاص می‌دهد. فصل چهارم، در ۳۵ درصد کتاب، به «اخبار سلاطین عظام و ملوک کرام که در ممالک ایران به استقلال پادشاهی کردند» می‌پردازد و می‌گوید «در خلافت بنی‌عباس نه طایفه‌اند: صفاریه، سامانیه، غزنویه، غوریه، دیالمه، سلجوقیه، ملاحده، سلغریه، خوارزمیه و مغول».

شیوه تازه بیضاوی در تدوین تاریخ ایران را حمدالله مستوفی در کتاب پرتائیر «تاریخ گزیده» و کتاب جغرافیای خود، «نزهت‌القلوب»، به تفصیل به کار برده است. این سه کتاب، که بیش از هر کتاب دیگر تاریخی نسخ خطی آنها بر جای مانده است، شیوه تازه تدوین تاریخ و جغرافیای ایران را بین اهل قلم رواج دادند و بر تاریخ‌نگاری ایران تا اواخر قاجاریه تأثیری به سزا گذاشتند.

۵. عصر بازگشت: دوران صفوی

شاه اسماعیل در مقام «مرشد کامل» صوفیان قزلباش و شاهنشاه ایران، تشیع را به عنوان مذهب رسمی امپراتوری خود برگزید و آن را به یاری شمشیر آخته قبایل ترکمان در سراسر ایران رواج داد. بدین گونه، اگر در دوران ایلخانان برای نخستین بار پس از دوره ساسانی مفهوم «ایران زمین» احیاء شد، در عصر صفوی برای نخستین بار پس از افول ساسانیان پایه‌های پنجگانه تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی، و دینی نیز، که در عصر ساسانیان تدوین و ثبت شده بود، برای آن فراهم آمد. انتخاب تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران، که همزمان با رشد امپراتوری‌های اسلامی سنی در غرب و شرق و جنوب شرقی ایران بود، سبب شد تا مذهب شیعه از عوامل مشخصه هویت ایرانی در جهان اسلام شناخته شود. مشخص شدن مرزهای امپراتوری‌های صفوی، عثمانی (روم) در غرب و اوزبک و گورکانیان هند در شرق - با همه دست به دست گشتن مناطق مرزی - سبب شد تا رفت و آمد میان آنها به عنوان حرکت از یک امپراتوری به امپراتوری‌های دیگر تصور شود. آنچه این رفت و آمدها و ارتباطها را تسهیل می‌کرد اشاعه زبان فارسی به عنوان زبان رسمی دستگاه‌های دیوانی در این امپراتوری‌ها بود.

در این میان، از همه پراهمیت‌تر اقامت گروه بزرگی از شعرای ایرانی در هند بود که از یک سو موجب تمایز میان دو کشور و تشخیص هویت ایرانی شد و، از سوی دیگر، به سبب دلتنگی گروهی از آنان به خاطر دوری از ایران سبب پیدایش اشعار وطنی برای ایران گردید. آثار این دوری و دلتنگی در سروده‌های بیست تن از شاعرانی که به هند مهاجرت کردند نمایان است. از جمله، نوعی خوبشانی است که می‌گوید: «اشکم به خاک شوئی ایران که می‌برد.» مخفی خراسانی چنین می‌سراید: «ای دیده سرشکی که به یاد وطن امشب/خواهم که زخم چاک گریبان به تن امشب.» مسیح کاشانی نیز می‌گوید: «که شد زگلشن ایران به هند راهبرم.» و کلیم همدانی: «به ایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان.» و صوفی مازندرانی می‌سراید: «در هند نشست‌ام به ایران مشتاق.» و ازصلائی اسفراینی است که: «عطای هند و لقایش را به یکدیگر هشتم/خدا نصیب کند سیر کشور ایران.» میر سنجر کاشانی هم در اندوه ایران چنین می‌سراید:

توئی بلبل مست این بوستان علی رخم زاغان هندوستان
به آهنگ ایران نوائی بزن نوای وطن آشنائی بزن

عبدالنبی فخرالزمانی نیز سوز دل چنین گوید: «جنونم مگر سوی جانان برد / ز هندوستانم به ایران برد.» و نیز «که ای آرزومند ایران زمین / زهجر وطن چند باشی حزین.» و سرانجام صائب تبریزی، از بزرگ‌ترین شاعران عهد صفوی نیز در اشعار وطنیه در باره اصفهان اشاره‌هایی چند به ایران دارد: «داشتم شکوه از ایران، به تلافی گردون / در فراموشکده هند رها کرد مرا.» و یا «صائب از سوختگی گر به سرت دردی هست / مشت خاک سیه هند به ایران ندهی.»

ایران در دوره صفویه برای نخستین بار با دولت‌های اروپائی نیز روابط سیاسی و اقتصادی مستمر برقرار کرد. سفر و هیئت‌های تجاری کشورهای هند، انگلستان، روسیه، هلند، پرتغال؛ فرانسه و دوک نشین‌های آلمان غالباً در اصفهان اقامت می‌کردند. این روابط و رفت و آمدها نیز به نوبه خود به تبلور هویت متمایز ایرانی مدد می‌رساند. مجموع این عوامل سبب شد تا تلقی قدما از «وطن» که تا این دوران یا به زادگاه مشخص انسان در یک شهر، یا یک ده و یا یک ایالت اطلاق می‌شد، و یا به «جهان اسلام»، و یا به «دنایای ملکوتی» دلالت داشت، به پدیده‌ای تازه به نام «کشور ایران» اطلاق شود. بدین گونه بود که مفهوم «ایران به

عنوان وطن» در کنار تلقی سه گانه قدما از وطن به معنای «زاد بوم» و «وطن اسلامی» و «جهان وطنی عرفانی» تثبیت شد.

در همین دوران کوشش شد تا پایه‌های آگاهی تاریخی و فرهنگی ایران از چهار جهت با سنن و احادیث شیعی مرتبط و توجیه شوند. یکی مطلوب شناخته شدن جشن‌های نوروزی در احادیث شیعی؛ دو دیگر رواج این افسانه یا واقعیت که نسب مادری امام زین‌العابدین، و در نتیجه کلیه امامان از امام چهارم تا امام دوازدهم، به یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، می‌رسد؛ سه دیگر تداوم برگزاری سوگ سیاوش در مراسم دهه عاشورا؛ و سرانجام رواج حدیث نبوی «حب الوطن من الایمان» و معطوف ساختن آن، افزون بر زادگاه فرد (یعنی شهر یا ده) و یا «جهان اسلام» و یا «جهان ملکوتی»، به کشور ایران.

با آن که اعتقادات مذهبی اغلب در برابر عواطف قومی و احساسات ملی قرار می‌گیرد، چنان که در عهد سلاجقه قرار گرفت، اما در موارد بسیار، چه در دوران قدیم و چه در دوران معاصر، نقش مؤثری در پیدایش هویت قومی و ملی در ادیان گوناگون ایفا کرده است. با این همه، در مورد کاربرد مفاهیمی چون وطن و ملت و ملیت در معنای امروزی آنها حتی برای این دوره نیز باید جانب احتیاط را رعایت کرد ولی درعین حال باید توجه داشت که تحولات این دوران راه را برای بازسازی «هویت ملی» ایرانیان در قرن‌های نوزدهم و بیستم کاملاً هموار ساخت.

۶. عصر ملیت: دوران معاصر

از اواخر قرن نوزدهم به بعد بود که مفاهیمی چون «ملت و ملیت» و «وطن و کشور» و «میهن پرستی» در معنای امروزی آن در ایران پدید آمد و برای نخستین بار هویت ملی و قومی از انواع دیگر هویت‌ها از جمله هویت مذهبی متمایز گردید، بدون آنکه الزاماً در برابر آن قرار گیرد. اندیشه‌های ناسیونالیزم مردمی و لیبرال، که به گونه‌ای پراکنده در قرن نوزدهم پدیدار شد، در جریان انقلاب مشروطه در ایران نیز رواج و مقبولیت یافت و بعدها در دوران پهلوی با تأسیس «دولت ملی» بر پایه «ناسیونالیزم هخامنشی» و ستایش تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی قوت گرفت و با نشیب و فرازهایی تا اوایل هزاره سوم میلادی تداوم یافت.

تأملی در دو نکته

دو پرسش اصلی درباب این نوشتار می‌توان مطرح کرد. نخستین آن که واژه‌های ایران و ایران زمین و مُلک ایران و کشور ایران و پادشاهان ایران را که در آثار ادبی و تاریخی و اخلاقی بسیار آمده است چگونه می‌توان تعبیر و تفسیر کرد. ظن غالب آن است که درک ما از این واژه‌ها براساس معانی امروزی آنها باشد، درحالی که نمی‌دانیم نویسندگان آن آثار و معاصران آنان از این واژه‌ها در دوران گذشته چه تصویری داشته‌اند. در این که تصور آنان از این مفاهیم با معانی امروزی آنها تفاوت‌های اساسی داشته تردیدی نمی‌توان داشت. اما با تأمل در متن‌ها و با توجه به نظام اجتماعی و روابط سیاسی آن دوران و با آگاهی از تمایز بین دنیای مدرن و پیشامدرن می‌توان به تعبیر و تفسیری دست یافت که کمابیش به تصور قدما از وطن و کشور و ملک و ایران و ایران زمین و مانند آنها نزدیک باشد.

پرسش دوم آن که اگر تاریخ و ادب ایران برای نخستین بار از اواخر دوره ساسانی به نگارش درآمده باشد پس تصور تاریخی ایرانیان می‌بایست به انحصار اهل قلم و طبقه حاکم که سواد خواندن و نوشتن داشتند، درآید و توده مردم از آن بیگانه مانند. اما از آن جا که ایرانیان اعتقاد به تاریخ و ادبیات مکتوب نداشتند، تاریخ و ادب شفاهی را گسترش دادند و به گونه نهاد فرهنگی استواری درآوردند، که به وسیله گوسان‌ها درعهد پارت‌ها و ساسانیان و نقال‌ها و شاهنامه‌خوان‌ها در دوران اسلامی میان توده‌های مردم شهری و روستایی و ایلی رونق گرفته بود. بدین سان سنت تاریخ و ادب شفاهی در دورانی که تاریخ و ادب نوشته نیز رواج گرفت همچنان پابرجا ماند. اهمیت تاریخ شفاهی در آن بود که آگاهی تاریخی را از انحصار اهل قلم و سواد در می‌آورد و نوع اساطیری آن را در اختیار توده مردم قرار می‌داد. اما این آگاهی جمعی از انواع آگاهی‌های تاریخی و فرهنگی به شمار می‌رفت که در نوعی هویت اساطیری شبه ملی متجلی می‌شد و از این رو نباید آن را با آگاهی ملی و هویت ملی در معنای امروزی آن مشتبّه کرد.